

شعر: حسن حسام

آه... عشق من

رعنایِ سرخ جامه ،

گلبنگِ انقلاب !

با گام هایِ ظفرمند ،

از راه می رسی ؟

تا کودکانِ کار

بی کار شوند ،

وپشت نیمکت هایِ مدرسه بنشینند ،

تاریخ را ورق بزنند؟

تا طوفان زدگانِ بلوچ ،

در خانه های ایمن

نان و گل و بهار داشته باشند؟

از راه می رسی ،

گل امید؟

تا پاسدارنِ سواره

در کوه هایِ صعب،

کولبرانِ پیاده را

با تیر و تبر

هلاک نسازند؟



می آیی

می آیی؟

با خون و ستاره و آتش

بافریادِ دهان های سوخته

با قلم های شکسته ،

وجان های آتش گرفته ،

دل های داغدار ،

می آیی ؟

می آیی در هیابانگِ زنان ،

به میدانِ کارزار

وسرود آفتاب خیزانِ جوانان؟

می آیی ،

در زنجیره بازوانِ گره خورده ی رنج ،

وسوتِ پیروزِ کارخانه های میهنِ دربند

در آوازِ کارگران؟

می آیی ،

با نان و کار و آزادی

و شادمانی و آبادی؟

آه...

عشق من !

رعنایِ سرخ جامه

گلبانگِ انقلاب !

می آیی ...؟



آنک

منم

پیرانه سر

چون خاکِ خشکِ تشنه ی باران

بر آستانه درگاه

منتظر!

پاریس 28/01/2020

